

تشریح ایدئولوژی لیبرالیسم در چهارچوب فهم پیدایش نظریه‌های سیاسی (اسپریگنز) و الگوی اشکال اصلی حکومت (برنارد کریک)

حدیث باقری نیا^۱، زهرا اکبری^۲، فریبا عباسی^۳

^۱ دانش آموخته دانشگاه فردوسی مشهد.

^۲ کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد.

^۳ دانش آموخته دانشگاه فردوسی مشهد.

نام نویسنده مسئول:

حدیث باقری نیا

چکیده

لیبرالیسم به عنوان مبشر و منادی مفهوم آزادی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در طول حیات خود در گذر تاریخی با چرخش‌ها و فراز و نشیب‌های فراوانی روبرو بود به خصوص در قرن بیستم که جوامع بشری به ویژه جوامع غربی در نوع تضاد و برخورد ایدئولوژیک خشونت‌باری غوطه‌ور بودند، لیبرالیسم مبارزه سهمگینی را با بقای استبداد مطلقه در پیش گرفت و سپس با چالش و تهدید بلشویسم و فاشیسم مواجه شد بالاخره با رقابت کمونیسم تطور یافت انسان غیر موقعیت‌مند، فردگرایی، بی‌طرفی، ذهن‌گرایی، جهانشمول‌گرایی مهمترین مواضع لیبرالیسم استدر این پژوهش سعی دارد تا بر اساس رویکر پژوهشی اسپریگنز و با استفاده از الگوی اشکال اصلی حکومت مورد بررسی قراردهد پرسش اصلی این مقاله این است که لیبرالیسم با دیگر ایدئولوژها بر اساس اشکال یازده‌گانه چه تفاوتی دارد؟ آیا لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی است؟ فرضیه این پژوهش اثبات می‌کند که لیبرالیسم بعنوان یک ایدئولوژی قابل اثبات است اما از کامل ترین نوع ایدئولوژی نیستیافته‌های این پژوهش این فرضیه مطرح شده را تأیید می‌نماید که ایدئولوژی لیبرالیسم در نوع خود ناب‌ترین نوع ایدئولوژی حکومت جمهوری براساس الگوی اصلی اشکال حکومت است اما از اشکالات زیادی از جمله فردگرایی مفرط، جهانشمول‌گرایی و نادیده گرفتن اجتماع می‌باشد.

واژگان کلیدی: لیبرالیسم، ایدئولوژی، حکومت، نظریه، اجتماع‌گرایی.

مقدمه

ایدئولوژی الگوی ارتباطی ارزش ها و فرضیه هایی است که ارتباط سیاسی را پی بندی می کند. ایدئولوژی توضیح دهنده و توجیه کننده، توضیح خاص قدرت سیاسی اند، و هر جا ایدئولوژی باشد کشاکش و تضاد سیاسی را می توان بر حسب ارزش های پذیرفته شده حل و رفع کرد. ایدئولوژی بررسی علمی اندیشه ها نیست بلکه دال بر مجموعه ای از اندیشه ها است که در صد پیوند دادن اندیشه و عمل است یعنی، ایدئولوژی بر آن است که شیوه ی تفکر مردم و چگونگی اعمال آن را شکل دهد. امروزه ایدئولوژی مجموعه ای است نسبتاً فراگیر از اندیشه هایی که به توضیح و ارزشیابی اوضاع اجتماعی می پردازد و به مردم کمک می کند تا جایگاه خویش را در جامعه درک کنند و برای عمل سیاسی و اجتماعی برنامه ای ارائه می کند. دقیق تر هر ایدئولوژی نزد پیروانش چهار نقش ایفا می کند: (۱) توضیحی (۲) ارزشیابی (۳) جهت دهی (۴) برنامه ای.

نقش توضیحی: هر ایدئولوژی به توضیح علت وضعیت موجود اجتماعی، سیاسی، اقتصادی به ویژه در دوره های بحرانی می پردازد

نقش ارزشیابی: ایدئولوژی به ارائه معیارهایی برای ارزشیابی اوضاع اجتماعی می پردازد، تا به کمک آن مردم بتوانند بر خوب و بد یا بی فایده بودنش حکم دهند

نقش جهت دهی: ایدئولوژی به پیرو خود جهت و هویت می دهد؛ کیستم، به کدام گروه تعلق دارم و با بقیه جهان چگونه رابطه ای دارم؟

نقش برنامه سیاسی: هر ایدئولوژی به پیروانش می گوید چه چیزی را چگونه انجام دهند (بال، دگر، ۱۳۸۲: ۶-۷)

تلقی لیبرالیسم به مثابه نوعی ایدئولوژی شاید بحث برانگیز باشد؛ زیرا لیبرالهای معاصر با اعلام پایان ایدئولوژی در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۱ میلادی یکی از مزایای لیبرالیسم را غیرایدئولوژیک و در حقیقت ضدایدئولوژیک بودن آن قلمداد کردند اما درک آنها از ایدئولوژی، بسیار محدودتر از مفهومی است که امروزه از این واژه استفاده میشود منظور آنها از ایدئولوژی باورها یا جزم-اندیشی های سیاسی صریح و جامعی بود که یک برنامه دگرگون ساز کامل اجتماعی را در پی داشت آنها بین این بینش و آموزه که خواهان تغییر شکل واقعیت برای انطباق با اصول جزمی معین است، و عملگرایی لیبرالها در سیاست، که از طریق برنامه و نقشه پرهیز می کنند و بیشتر در پی ارائه راه حل های خاص هستند تفاوت قائلند.

سعی ما در این پژوهش بر این است که ایدئولوژی لیبرالیسم را بر اساس کتاب «فهم نظریه سیاسی» توماس اسپریگنز و «اشکال اصلی حکومت» برنارد کریک را بررسی کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که «آیا ایدئولوژی لیبرالیسم توانست ایفاگر نقشی برای بهبود و رفاه وضع زندگی مردم باشد؟»

لیبرالیسم از حیث داشتن یک آرمان و تقدم بخشیدن به آن در برابر دیگر آرمانها، یک ایدئولوژی است اما از حیث ایدئولوژی بودن تفاوت هایی با دیگر ایدئولوژیها دارد زیرا عقاید لیبرالها جزمی نیستند؛ و در هر زمان که بخواهند می توانند در روش های خود تجدیدنظر کنند بنابراین نه تنها یک ایدئولوژی بلکه به عنوان یک ایدئولوژی اعلی است و در نوشتار حاضر بناست تا ضمن بیان تاریخچه مختصر لیبرالیسم و علت پیدایش آن به عنوان یک ایدئولوژی در چارچوب مقولات چهارگانه اسپریگنز و بررسی مؤلفه های یازده گانه الگوی اشکال اصلی حکومت (برنارد کریک)، مورد بررسی قرار گیرد و در ادامه یکسری نقدهایی که جامعه گرایان بر ایدئولوژی لیبرالیسم وارد کردند ذکر و در آخر به این سؤال که آیا لیبرالیسم از بین رفته یا هنوز ماهیت خود را حفظ کرده؟ پاسخ خواهیم داد باشد که این مختصر در این مسیر مفید افتد.

چارچوب نظری

روش جستاری اسپریگنز به توضیح چرایی و چگونگی شکل گیری اندیشه سیاسی می پردازد الگوی اسپریگنز، روشی مناسب برای فهم نظریه سیاسی است. توماس اسپریگنز در کتاب فهم نظریه های سیاسی، روشی را مطرح کرده تا به وسیله آن مطالعه و فهم منطقی مسائل سیاسی ممکن شود این روش، چهار مرحله را برای تنظیم و ارائه نظریه بحران عنوان می کند به بیان ساده تر در نظریه بحران اسپریگنز، هر نظریه پردازی با مشاهده بحران یا مشکل، به علل آن بحران و مشکل می اندیشد و پس از تشخیص علل، به ارائه راه حل می پردازد در تشخیص علل بحران و ارائه راه حل، جهان بینی و روانشناسی اندیشمند و فرهنگ ها و شرایط

مختلفی که نظریه پرداز در آن محیط رشد کرده است و نظریه خود را ارائه می نماید که اثرگذار است (توحید فام به نقل از اسپریگنز، ۱۳۹۸: ۱۵۹). به این ترتیب مشاهده بی نظمی، علاوه بر مشکل تشخیص علل بی نظمی، مسئله بازسازی مجدد نظم جامعه هر چند به صورت خیالی را نیز مطرح می کند پس نظریه پرداز بایستی به این سؤال پاسخ دهد (توحید فام، ۱۳۹۸: ۱۶۰)، که اگر این اوضاع خراب است اوضاع درست کدام است؟ اگر این بیماری است سلامت کدام است؟ او باید بکوشد تا ماهیت نظم سیاسی را نشان دهد (اسپریگنز، ۱۳۸۷: ۱۱۹). در آخرین مرحله به راهای درمان می پردازد (اسپریگنز، ۱۳۸۷: ۲۳۸). نظریه اسپریگنز نظریه بحران است روش وی جستاری است برای فهم نظریه های سیاسی از نظر اسپریگنز هدف نظریه سیاسی فراهم کردن بینش همه جانبه از جامعه سیاسی است نظریه پرداز سیاسی می کوشد با قرار دادن سیاست در چشم انداز گسترده تصویر همه جانبه به مخاطبان خود ارائه دهد. در واقع هدف وی رفع و کمبودهایی است که اغلب در سیاست دیده می شود. از دیدگاه اسپریگنز هدف نظریه های سیاسی این است بازی کاملا جدیدی را به ما بشناساند هنر بزرگ در این بازی ارائه روشی است که با آن دو هنجار هست ها و باید باشد اگر نه با منطق دست کم به طور طبیعی تلفیق شوند (اسپریگنز، ۱۳۸۷: ۳۲).

شکل گیری و بروز بحران چه به شکل ملموس و فراگیر و چه در نتیجه دقت و درک متفکر سیاسی او را به سوی فهم مشکل و ریشه یابی علت یا علت های آن سوق می دهد. هابز متفکر انگلیسی در زمانه ای می زیست که تفرقه های سیاسی و دسته بندی های مذهبی و بی ثباتی سیاسی انگلستان را فرا گرفته بود. اقتدار شاهانه که مظهر نظام سیاسی بود از دست رفته محسوب می شد برای هابز بحران اقتدار مشغله اصلی ذهنش بود. در برابر وی جان لاک قرار داشت وی نیز در دوران آشوب های داخلی انگلستان می زیست علی رغم زمینه های مشابه داخلی، هابز و لاک به نتایج مساوی دست نیافتند این امر حاکی از آن است تأثیر پذیری متفکر، از شرایط زمانه اش، امری مستقیم و یک سو به نیست و بدین دلیل بسته به میزان تأثیرگذاری عضلات و مشکلات فرا روی جامعه و سود جستن از مبانی نظری و فلسفی متفاوت، با نظرات مختلفی از سوی نظریه پردازان مواجه خواهیم شد. شاید به همین دلیل است زمانی که رالز از نظریه عدالت اجتماعی و نقش دولت در جامعه سخن به میان می آورد، تفکرات نئولیبرالیسم نیز به شکل گسترده ای مطرح شده و به نقد آرای رالز نیز اقدام می شود (مقیمی، ۱۳۹۳: ۵۶).

تعریف مفهومی لیبرالیسم

لیبرالیسم به عنوان یکی از دو دستاورد بزرگ روشننگری اروپایی، تأثیر ژرفی بر شکل تمامی جوامع صنعتی مدرن داشته است لیبرالیسم مدافع حکومت محدود و عقلانیت علمی بوده و بر این باور است که افراد باید از قدرت خودسرانه دولتی آزار و اذیت و خرافات آزاد باشند لیبرالیسم از آزادی سیاسی مردم سالاری و حقوقی که به موجب قانون اساسی تضمین می شود، آزادی و برابری در پیشگاه قانئن حمایت کرده است لیبرالیسم همچنین در تأیید رقابت فردی در جامعه مدنی استدلالی آورده است و ادعا کرده است که لیبرالیسم بازار از طریق تخصیص بهینه منابع کمیاب در درون جوامع، رفاه همه را به نحو احسن تضمین می دهد تا همین حد که انگاره لیبرالیسم در گذار به مردم سالاری در هر دو نیم کره تحقق یافته اند و در جهانی شدن اقتصاد جهانی تحقق یافته اند لیبرالیسم همچنان یک آموزه نیرومند و پر نفوذ به شمار می آید (برچیل و دیگران، ۱۳۹۳: ۸۷).

کلمه لیبرالیسم در زبانهای اروپایی از کلمه لاتینی liberalism از liber گرفته شده است که به معنای آزاد است این کلمه در معنای شایسته آزادمرد یا سخاوتمند است این کلمه در قرون وسطا و رنسانس در تغییر liberalarts صناعات آزاد یا شایسته آزادمردی به کار می رود و این کلمه باز در قرن ۱۹، در برخی کشورها، معنایی مثل: طرفدار سرمایه داری، ضد حکومت، غرب زده، و غیره است که این معانی را مخالفان لیبرالیسم به لیبرالها نسبت داده اند که مهمترین آنها عبارت است از: فاشیستها، کمونیستهای بنیادگرا (شاپیرو، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۰) واژه لیبرالیسم از سده ۱۰ام به بعد کاربرد داشت (هیوود، ۱۳۹۲: ۷۲) قدمت لیبرالیسم به عنوان جریان سیاسی سنتی فکری یعنی رشته بارز در اندیشه و عمل به پیشتر از سده ۲۰ نمی رسد (گری، ۱۳۸۶: ۳).

نخستین نشانه روشن این کاربرد سیاسی را در اوایل سده نوزدهم می یابیم (ترنس بال، ریچارد گل، ۱۳۸۲: ۷۲). لیبرالیسم در تمام نظام فلسفی به نظامی بسته از تفکر با اصول ثابت و تغییرناپذیر تنزل نمی کند لیبرالیسم را می توان به طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که تأکیدش بر ارزشهایی همچون آزادی برای افراد و اقلیت هاست (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۲) اگر بخواهیم

تعریف کلی از لیبرالیسم ارایه دهیم باید گفت، مفهومی اصلی ایدئولوژی لیبرالیسم، آزادی شهروندان در سایه حکومت محدود به قانون است و هدف اصلی ایدئولوژی لیبرالیسم از آغاز پیدایش مبارزه با قدرت مطلقه و خودکامه و خودسر بود (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۴). پس از پیدایش مکتب سودگرایی و اصل "سود همگانی" منجر به انسانگرایی در فلسفه و اصالت فرد در علوم اجتماعی گردید و گفتمان غالب آن عصر از فرضیات ماکیاوول که رضایت خداوند را در رضایت انسان متجلی می‌دید، فراتر رفت و این قضیه را مطرح کرد که والاترین ارزش انسان است اما سؤالاتی که به دنبال اولویت بخشیدن به فرد به وجود آمد این بود که چگونه می‌توان این والاترین ارزش را به سعادت رسانید؟ در پاسخ به این سؤال راه‌حلهایی مطرح کرد که اصول لیبرالیسم را در پاسخ به آن مقوله‌بندی کردیم (اردستانی، ۱۳۸۴: ۱۵۷). لیبرالیسم یکی از شایع‌ترین و قدیمی‌ترین آموزه‌های فلسفی-سیاسی عصر حاضر است. در قاموس سیاسی، لیبرالیسم، فلسفه‌ای است مبنی بر اعتقاد و اصل آزادی که در رنسانس و همچنین اصلاح دینی نهفته است و در نیمه اول قرن بیستم با رقبا و دشمنان سرسختی همچون ناسیونال سوسیالیسم در آلمان، فاشیسم در ایتالیا، استالینیسم در شوروی، به منزله نظام‌های برتر مرتبط با توتالیتاریسم مواجه شد پس از جنگ جهانی دوم و شکست کشورهای محور، نظام کمونیستی شوروی و دیگر قرائت‌های مستقر کمونیستی، در تضاد با لیبرالیسم قرار گرفتند و سرانجام با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام‌های کمونیستی در اروپای شرقی، لیبرالیسم مرحله دیگری را آغاز کرد (قادری، ۱۷: ۱۲۳۹۳) دولت‌های لیبرال معمولاً در نتیجه بحران‌های دولت‌های محافظه‌کار پیداشده‌اند و بر تجارت و صنعت و لیبرالیسم فکری و روشنفکران استوار بودند معنا و شکل دولت لیبرال هم بر حسب شرایط تاریخی و محلی متفاوت بوده است تحول در ساختار اقتصادی و اجتماعی، افول اشراف زمینداران، گسترش طبقات متوسط تجاری و صنعتی و نوسازی فکری و فرهنگی، زمینه ظهور رژیم‌های لیبرال در اروپا را فراهم آورد در انگلستان اصلاحات سال ۱۸۳۲ و اعطای حقوق انتخاباتی به طبقه صنعتگر سرآغاز شکل‌گیری دولت لیبرال به مفهوم خاص آن بود رژیم‌های لیبرال در اوایل قرن ۱۹ مبتنی بر اصل عدم دخالت دولت در فرایندهای تولیدی و اقتصادی، و اعطای حق رأی بودند به تعبیر دیگر دولت لیبرال همان دولت سرمایه داری آزاد بوده است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۷۸-۱۷۷) که در بردارنده اصول زیر است:

آزادی: زادی فردی یا آزادی ارزش اصلی لیبرالیسم است لیبرالیسم آزادی را از چیزهای دیگر، مثلاً برابری، عدالت، یا اقتدار برتر می‌داند آزادی به طور طبیعی حاصل باور به فرد به و تمایل به تضمین این نکته است که همه بتوانند هرچو که دوست دارند یا برمیگزینند، عمل کنند با این حال، لیبرالها از آزادی مبتنی بر قانون جانبداری می‌کنند چون واقفاند بر اینکه آزادی یک شخص ممکن است خطری برای آزادی دیگران باشد؛ آزادی ممکن است به افسارگسیختگی تبدیل شود. بنابراین، آنها این آرمان را تأیید می‌کنند که افراد باید از بیشترین آزادی ممکن که سازگار با آزادی مشابهی برای دیگران است برخوردار باشند (هیوود، ۱۳۹۳: ۶۸) فرد: اصل اساسی ایدئولوژی لیبرال و منعکس‌کننده باور به اهمیت برتری فرد انسانی در مقابل هر گروه اجتماعی یا هیأت جمعی است در وهله نخست انسان فردی تلقی شده است این بدان معنا است که انسان ارزشهای اخلاقی برابر و نیز هویت یگانه و مستقل دارند بنابراین هدف تفکر لیبرال ساختن جامع‌های است که در آن افراد بتوانند شکوفا شوند و رشد یابند، و هر یک خویش را آنگونه که خود تعریف میکنند، با بهترین توانایی‌هایشان پی بگیرند این ویژگی منجر به ایجاد این دیدگاه شد که لیبرالیسم از لحاظ اخلاقی بی‌طرف است به این معنا که مجموعه‌های از قواعد را وضع می‌کند و به افراد امکان می‌دهد تا تصمیم‌های اخلاقی خود را بگیرد (همان، ۱۳۹۳: ۶۸). در لیبرالیسم، فرد واقعی‌تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن شمرده می‌شود و برای فرد، ارزش اخلاقی والاتری از جامعه یا هر گروه دیگر در نظر گرفته می‌شود لیبرالیسم، با برتر شمردن فرد از دولت و جامعه، حقوق ویژه‌ای برای پشتیبانی از او در نظر می‌گیرد و بر آن است که دولت باید افراد را در گزینش و پیگیری شیوه‌های که منافع آنان را تأمین می‌کند، آزاد بگذارد. دریافت رایج از فرد در اندیشه سیاسی لیبرال، ریشه در جهان بینی مدرن دارد (نوری، ۱۳۹۰: ۳۶)

برابری فرصت‌ها: مساواتی که لیبرالها از آن جانبداری می‌کنند، مساوات به لحاظ فرصت‌هاست یعنی اینکه هر یک از افراد جامعه باید از فرصت‌های یکسانی برای فراز یا فرود در جامعه بهره‌مند باشند و افراد باید از فرصت‌های مساوی برای رشد استعدادها و قابلیت نابرابر خود بهره‌جویند این (تفکر لیبرالی) اعتقاد به شایسته‌سالاری را موجب می‌شود (همان، ۱۳۹۳: ۷۲).

عقل: لیبرالها معتقدند که جهان ساختاری عقلانی دارد و با کاربرد عقل انسانی و از راه پژوهش نقادانه میتوان آن را آشکار کرد این اعتقاد باعث میشود که آنها به توانایی افراد برای داوری خردمندانه به نفع باور داشته باشند (همان، ۱۳۹۳: ۶۸)

از دیگر اصول لیبرالیسم مدارا است که تضمینی است برای آزادی فردی و هم وسیله‌ای برای توسعه اجتماعی. لیبرالها می‌گویند پلورالیسم، در قالب تنوع اخلاقی و فرهنگی و سیاسی، بسیار کارآمد است (هیوود، ۱۳۹۳: ۶۹)

رضایت: در دیدگاه لیبرالی، اقتدار و روابط اجتماعی باید پیوسته برپایه رضایت یا موافقت از سرمیل باشد بنابراین، حکومت باید برپایه رضایت حکومتشوندگان تشکیل شود این آموزه لیبرالها را برمی‌انگیزد که از نماینده‌گزیی دموکراسی حمایت کنند در نتیجه مؤسسات و انجمنهای اجتماعی در نتیجه قراردادهایی تشکیل میشوند که افراد با رضایت بستهبند تا منافع خاص خود را پیگیری کنند (هیوود، ۱۳۹۳: ۶۸)

گرایش به قانون اساسی: لیبرالها حکومت را تضمین اساسی نظم و ثبات جامعه میدانند، اما از این خطر هم کاملاً آگاهاند که ممکن است حکومت در برابر فرد موضعی مستبدانه بگیرد بنابراین لیبرالها به حکومت محدود معتقدند وقتی می‌گویند با تقسیم قدرت حکومت، ایجاد سیستمهای نظارت موازنه در نهادهای گوناگون حکومت‌ها و با مستقر کردن که رابطه بین دولت و «نوشته شده» قانون اساسی مدون یا فرد را در قالب اعلامیه حقوق تعیین می‌کند، می‌توان حکومت محدود تشکیل داد (هیوود، ۱۳۹۳: ۶۹).

مشاهده بی‌نظمی‌ها

لیبرالیسم به عنوان یک آیین سیاسی نظام‌مند، شاید پیش از قرن ۱۹ وجود نداشت، اما مبتنی بر عقاید و نظریه‌هایی بود که در طول سصدسال گذشته پدید آمده بودند این عقاید برگرفته از فروپاشی فئودالیسم در اروپا و ایجاد یک جامعه مبتنی بر اقتصاد بازار یا کاپیتالیستی به جای آن بود. لیبرالیسم از بسیاری جهات نشانگر آمال طبقات متوسط در حال طلوع بود در حالیکه منافع این طبقات در تضاد با قدرت مستقر سلاطین مستبد و اشرافیت زمیندار بود عقاید لیبرالیسم جنبه‌ی ریشه‌ای داشتن یعنی اینکه خواستار اصلاحات بنیادین بودند و حتی گاهی خواستار تحول انقلابی می‌شدند انقلاب انگلستان در قرن ۱۷ میلادی (انقلاب شکوهمند) و انقلابهای آمریکا و فرانسه در اواخر قرن ۱۸، هریک از آنها مظهر عناصری بودند که شخصاً لیبرال بودند لیبرالها با قدرت خود که نظام پادشاهی که بر آیین حق الهی سلاطین استوار بود چالش میکردند لیبرالها از امتیاز سیاسی اقتصادی اشرافیت زمیندار و بی‌عدالتی نظام فئودالیسم که در آن جایگاه اجتماعی بر مبنای اصل و نسب تعیین، انتقاد کردند همچنین از وجود این جنبش برای برقراری آزادی مذهب در دین، بهره گرفتند و مرجعیت کلیسای رسمی را زیر سؤال بردند (هیوود، ۱۳۷۹: ۶۱)

از نظر جامعه‌شناسی همزمان با زوال ملاکان فئودال عمده بورژوازی به صحنه قدرت قدم نهاد و به تدریج تولیدکنندگان از وسایل تولیدشان جدا شدند و در نتیجه کار مزدوری به عنوان عنصر تعیین کننده جامعه‌ی اقتصادی جدید، پا به عرصه حیات گذارد، از نظر سیاسی، دولت تازه‌ای شکل گرفت که حقوق واحد و فضای اقتصادی وسیعتری پدید آورد و به این ترتیب توسعه تجارت و پیشه‌های مختلف را ممکن ساخت در نتیجه لیبرالیسم مولود همین تحولات است. اولین کسانی که آزادی را مطرح کردند بورژوازها بودند آزادی مطرح شده از جانب آنها در ابتدا آزادی اقتصادی بود و در پی آن نظام‌های سیاسی را نیز متحول نمودند و به همین جهت اغلب یا تمام انقلاب‌های سیاسی، انقلاب‌های بورژوازی بودند که نظام دولتی، اجتماعی و اقتصادی جدیدی را بنیان نهادند و بر آزادی عقد قرارداد، آزادی حرفه و پیشه، آزادی انتخاب محل سکونت و تضمین مالکیت خصوصی استوار بود (کونل، ۱۴-۹: ۱۳۵۷). در حقیقت می‌توان گفت اندیشه و مکتب لیبرالیسم برگرفته از فروپاشی فئودالیسم در اروپا و ایجاد جامعه مبتنی بر اقتصاد بازار یا کاپیتالیستی به جای آن بود (هیوود، ۱۳۷۹: ۶۲) برخی بر این عقیده اند لیبرالیسم معلول بورژوازی است و شرایط مادی جدید موجب پیدایش روابط اجتماعی تازه‌ای گردید و در نتیجه آن، فلسفه‌ی جدیدی ظهور کرد که نقش آن توجیه حقانیت دنیای جدید بود این فلسفه جدید لیبرالیسم بود به هر حال آنچه مسلم است آزادی و این هر دو نقش عمده‌ای در ظهور لیبرالیسم داشتند و در پایان قرن ۱۶ میان اصول مذهب و منافع اقتصادی چنان فاصله‌ی عمیقی ایجاد شده بود که ایجاب می‌کرد در اصول مذهب، تجدیدنظر شود و آن را از نوع تعریف و توجیه کند (لاسکی، ۱۳۵۳: ۱۲۱-۱۴).

ناکارآمدیها

پس از بررسی پیشینه لیبرالیسم و منشأ پیدایش آن عاملی که باعث به وجود آمدن لیبرالیسم شده حال نوبت به ویژگی‌های جامعه فئودالی و ناکارآمدی‌های جامعه فئودالی می‌رسد که لیبرالیسم در واکنش به آن به وجود آمد. بی‌گمان عوامل متعددی در فروپاشی دولت فئودال مؤثر بوده است، از جمله ستیز میان شاهان، شاهزاده دگان و بارونها بر سر قلمرو اقتدار، شورشهای دهقانی علیه مالیاتها و تعهدات سنگین و گسترش غارت و غیره، ولی موضوع اصلی عوامل و شرایط سیاسی مؤثر در بحران و فروپاشی دولت فئودالی است (گل‌محمدی، ۱۳۹۲: ۶۶). در واقع بحران دولت فئودالی به ماهیت خود این دولت برمی‌گردد زیرا روابط سیاسی و اقتصادی میان واسالها و قدرت‌های مافوق در برابر برخی اختلال‌ها آسیب پذیر بود اقطاع‌داران به پیمان‌ها خود وفادار بودند اما گاه دلیل شرایط محیطی مانند بیسوادی و ناامنی جاده‌ها باعث می‌شد که ارتباط میان طرف قرارداد و اساسی به آسانی برقرار نشود بنابراین، انتقال دستورات به پایین و انتقال اطلاعاتی به بالا مختل میشد؛ قدرت‌های پایین‌تر به موقع و به درستی نیازهای مالی قدرت‌های بالاتر را تأمین نمی‌کردند، حکمرانی یا اعمال قدرت هماهنگ با موانع جدی روبرو می‌شد، و در تأمین نیروی نظامی مورد نیاز قدرت‌ها بالاتر وقفه می‌افتاد، در اینگونه موارد، اختلال در برقراری رابطه عادی میان طرفین پیمان‌ها و اساسی خارج از اراده آنان بود و از لحاظ اقتصادی، اقتصاد غالباً روستایی بود و کشاورزی منبع اصلی قدرت اقتصادی بود عوامل دیگری که این بحران را تشدید می‌کرد؛ از جمله عوامل نهاد دین بود در طول چندین دهه، کلیسای مسیحی نوعی نظام تأسیس کرده بود که هم ظرفیت و هم سابقه و تجربه رهبری و مدیریت سیاسی را دارا بود همچنین کلیسا به دلیل اقتدار عام و جهانشمولی که داشت ابزار ارزشمندی برای ایجاد حس هدف مشترک بود که از فضای محدود و هویت‌های قومی و سلسله‌مراتب متنوع اجتماعی فئودالی فراتر میرفت عامل دیگر تحولات اقتصادی اجتماعی: رشد شهرها هم در زمره عوامل تشدیدکننده بحران نظام سیاسی فئودال بود در نتیجه رشد شهرها، فعالیت‌های تجاری مرتبط با آن گسترش یافت و ساختار طبقاتی متفاوتی شکل گرفت علائق و منافع اینگونه طبقات با مناسبات فئودالی در تعارض قرار داشت به همین دلیل نظم فئودالی ماهیتاً روستایی و اشرافی را به چالش کشیدند و به مقابله با اشکال رایج ستانش یا اخاذی در این نظم برخاستند (همان، ۱۳۹۲: ۱۶۹-۱۶۶).

جامعه آرمانی

لیبرالیسم در طی زمان و عبور از مراحل مختلف تلاش کرد با الحاق اصلاحیه‌هایی به اصول چندگانه، خود را از بن بست، برهاند به طوری که هنوز در جهان فعلی و در قرن حاضر همواره این اصول اصلاح می‌شوند لیبرال‌ها در اصلت فرد، برابری در فرصت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، اقتصاد بازاری یا لسه فر، جدایی دین از سیاست، حقوق بشر، رقابت و همکاری و غیره مشترک‌اند مهمترین مفهوم نظری اندیشه لیبرالیسم ایدئولوژی طبقه بورژوازی نوپایی بود که به مخالفه با دولت‌های اروپایی برخاسته و خواهان تهدید قدرت خودکامه به قانون بود. همچنین از نظر تاریخی، تأکید لیبرالیسم بر فرد و خردمندی او ریشه در اندیشه های مسیحی دارد. به ویژه آنچه این مذهب در زمینه برابری قانون و حقوق طبیعی از مکتب رواقیون گرفته است از نظر فلسفه سیاسی می‌توان استدلال کرد که اندیشه اصلی لیبرالیسم در زمینه تفکیک حدود جامعه و دولت از فلسفه توماس هابز به وجود آمده است (بشپیره، ۱۳۹۲: ۱۵).

ارائه ی راهکارها

همانطور که گفته شده اندیشه‌های لیبرالی مبنای فلسفی و نظری نظام‌های دموکراتیک غرب است به این مفهوم دموکراسی تحقق عینی و تعدیل شده نظریه لیبرالیسم است جوهر لیبرالیسم تفکیک حوزه‌های دولت و جامعه، و تهدید قدرت و تعیین حوزه خصوصی در برابر اقتدار دولتی بوده است و بعنوان ایدئولوژی سیاسی، از حوزه جامعه مدنی در برابر اقتدار دولت و بنابراین از دولت مشروطه و مقید به قانون و آزادی‌های فردی و حقوق مدنی، به ویژه مالکیت خصوصی، دفاع کرده است بر طبق اصول لیبرالیسم حق دولت برای دخالت در زندگی خصوصی و مدنی باید با قیودی نیرومند و مشخص محدود گردد اساس فلسفی چنین نظری این است که همه انسان‌ها از خرد بهره‌مند اند، و خردمندی ضامن آزادی فردی است، و فرد تنها در آزادی می‌تواند به حکم

خرد خود چنان که می‌خواهد زندگی کند خردمندی و آزادی فکری دوجز جدایی ناپذیرند سلب آزادی از فرد به معنی نفی خردمندی اوست، و نفی توان خرد ورزی انسان نفی آزادی او می‌انجامد (بشریه، ۱۳۹۲: ۱۱).

این اندیشه که بهترین شیوه ارتقای خیر کل جامعه آن است که اجازه دهیم اشخاص منافع خصوصیشان را دنبال کنند سنگ بنای تفکر اقتصادی در سده هجدهم شد. گروهی از اندیشمندان فرانسوی، فیزیوکراتها از این اندیشه نظریه‌های اقتصادی بیرون کشیدند که مدعی بودند بهترین شیوه رشد ثروت سرمایه‌گذاری، آزاد یا نامحدود است. توصیه آنان به حکومت در عبارت (laissezfaire) به معنی ره‌ایش کن بگذار آزاد باشند (بحال خودش ره‌ایش کن) نمود پیدا می‌کند و کاملترین و مؤثرترین دفاع از سیاست به حال خودهایش کن، است (بال، دگل، ۱۳۸۲: ۹۸).

آدام اسمیت برای درمان این وضعیت سیاسی، اقتصادی را توصیه می‌کند که می‌گذارد هر فرد در بازار آزادانه به رقابت بپردازد چون این سیاست به همه فرصتی برابر می‌دهد. اسمیت استدلال کرد که حذف امتیازات و محدودیت‌های اقتصادی مردم را به تولید و فروش کالا برای کمیت سود تشویق می‌کند و تولیدکنندگان برای کمیت سود لازم است کالایی بهتر یا ارزانتر از رقیبانشان تولید کنند، وگرنه مردم محصولاتشان را نمی‌خرند بدین ترتیب اگر نفع شخصی آزاد شوند چتر همگان ارتقاء می‌یابد (همان، ۱۳۸۲: ۱۰۰-۹۹). بنابراین در زندگی اقتصادی نقش کاسب مهمتر است چون منافع خودش را بهتر می‌شناسد تا اینکه حکومت بخواهد به او نشان بدهد پس یگانه سیاست عاقلانه برای حکومت پیروی از سیاست (لسه فر) بگذار آزاد باشند اسمیت نقش حکومت را به دفاع از آزادی در مقابل تهاجم خارجی و به حفظ زندگی و آزادی و دارای شهروندان محدود می‌کند و همه تولیدکنندگان باید آزاد باشند و در بازار آزاد به رقابت بپردازند (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۷).

از دیدگاه اسمیت پس بهتر است حکومت تا حد ممکن در مبادلات اقتصادی دخالت نکند در تفکر اسمیت بهترین عملکرد حکومت هنگامی است که حکومت کاری به کار اقتصاد نداشته باشد اقتصاد به مثابه هر یک بازار است (هیوود، ۱۳۷۹: ۱۰۷-۱۰۶).

در آیین اقتصاد آزاد یا (lassazfar) بگذارید عبور کنند دولت نباید هیچ نقشی در حیات اقتصادی ایفا کند، بلکه اقتصاد را به حال خودش رها کند و به کاسبکاران اجازه دهد که به دلخواه خویش عمل نمایند عقاید مربوط به اقتصاد آزاد، با هر شکل قانونگذاری برای کارخانه‌ها و از جمله اعمال محدودیت‌هایی در مورد کار کردن کودکان، محدود کردن ساعت کار و هر قانونگذاری مربوط به شرایط کار، مخالف است در اواخر قرن 01 نیز اعتقاد به نظام بازار آزاد توسط دولت ریگان در ایالت متحده و دولتهای تاجر و میچر در انگلستان، احیا شد دولتهای مزبور امیدوار بودند با دور کردن دست مرده حکومت از اقتصاد، باعث گسترش کارایی و رشد اقتصادی شوند و به سازوکارهای طبیعی و قدرتمند بازار مکان دهند که یک بار دیگر ابراز وجود نمایند (همان، ۱۳۷۹: ۱۱۱-۱۱۰).

کوشش نهایی دیگری نیز صورت گرفت تا موضع لیبرالیسم در بریتانیا را به مثابه جریان اصلی اندیشه و عمل مترقی به آن بازگرداند این کوشش به دست کینز صورت گرفت (آربلاستر، ۱۳۶۷: ۴۵۱). بحران بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ در اثر سقوط "والاستریت" در سال ۱۹۲۹، آغاز شد، به سطوح وسیع بیکار در سرتاسر جهان صنعتی و در بسیاری از کشورهای در حال رشد انجامید پس از پایان جنگ جهانی دوم، تقریباً تمامی دولتهای غربی سیاستهای مداخله اقتصادی را در پیش گرفتند تا از تکرار سطوح بیکاری پیش از شروع جنگ، جلوگیری نمایند این سیاست مداخله جویانه متأثر از عقاید کینز بود (هیوود، ۱۳۷۹: ۱۲۱). کینز این نظریه را ارائه داد که حکومتها قادرند از طریق واگذاری بر سطح تقاضای کالا، اقتصادهایشان را مدیریت کنند هزینه حکومت در واقع "تزیق" تقاضا در اقتصاد است مثلاً موقعی که حکومت یک مدرسه میسازد برای کارگران ساختمانی ایجاد اشتغال و برای مصالح ساختمانی ایجاد تقاضا می‌کند و آثار آن در سرتاسر اقتصاد طنین‌انداز می‌شود، زیرا کارگران ساختمانی، به طور مثال پول در اختیار دارند تا کالای بیشتری را خریداری کنند. این همان چیزی است که کینز اثر ضریب فزاینده می‌نامد از سوی دیگر وصول مالیات یک عقب‌نشینی از اقتصاد است، زیرا تقاضای کل را کاهش داده و باعث تقلیل فعالیت اقتصادی می‌شود در مواقعی که میزان بیکاری زیاد است، کینز توصیه می‌کند که حکومت باید خواه از طریق افزایش هزینه عمومی و خواه از راه کاهش مالیات‌ها در اقتصاد تحریک ایجاد کند لذا مشکل بیکاری، قابل حل است نه توسط دست نامرئی سرمایه‌داری بلکه از طریق

مداخله دولت لذا نظریه کینز در باب مدیریت تقاضا، به حکومت‌ها وعده می‌داد که قادرند در سطوح رشد اشتغال دستکاری کنند و بدینسان سعادت عمومی را فراهم سازند (هیود، ۱۳۷۹: ۱۲۳-۱۲۲)

نخستین اقدام در راستای کاربرد عقاید کینز، هرچند در سطح محدود، در ایالات متحده و در طول "برنامه جدید" روزولت انجام گرفت این سیاست در آلمان کاملاً مشهود بود و در آنجا در مدت هجده ماه پس از انتخاب هیتلر به عنوان صدراعظم در سال ۱۹۳۳، نرخ بیکاری به نصف رسید لذا مشکل بیکاری در دوره زمانی بین دو جنگ جهانی، به طور تصادفی از طریق آیین کینز درمان شد (هیود، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

نقد لیبرالیسم

در این زمینه بحث را با ایده جهانشمولی لیبرال آغاز می‌کنیم، زیرا اندیشمندان در دوران روشنگری، در پی به دست دادن معیارهایی استوار برای هنجارهای جهانشمول بودند و ادعا می‌کردند که با بهره‌گیری از روشهای تحلیل علمی در هر حوزه، می‌توان به دانش ناب و عینی دست یافت گمان بر این بود که دریافت اندیشمندان در جنبش روشنگری و دوران لیبرالیسم از مقولاتی چون خردورزی، آزادی، حقوق بشر و عدالت یگانه دریافت حقیقی و یا دستکم بهترین دریافت است که می‌تواند مورد پذیرش فرهنگ‌ها و سنت‌های غیر غربی نیز باشد. اندیشمندان لیبرال بر آن بودند که خوانش لیبرالی از فرد، جامعه، اخلاق و نیکبختی انسان، بهترین الگوی قابل اعتماد است (نوری، ۱۳۹۰: ۳۲) از این دیدگاه، هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم فردگرایی است در لیبرالیسم، فرد واقعی‌تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن شمرده می‌شود و برای فرد، ارزش اخلاقی والاتری از جامعه یا هر گروه دیگر در نظر گرفته می‌شود (آربلاستر، ۱۹: ۱۳۶۷).

جامعه‌گرایان از جمله کسانی بودند که به نقد لیبرالیسم پرداختند و در بین موضوعاتی که در نقد لیبرالیسم مورد توجه آنها قرار گرفت چند مورد برجسته‌تر رابطه فرد و جامعه: سنت فردگرایی در تفکر لیبرال بر اصالت فرد و تقدم طبیعی او بر جامعه پای فشرده است از نگاه آنان افراد واقعیت‌هایی هستند که قبل از شکل‌گیری جامعه اصالت دارند. بنابراین هویت فرد بر جمع اصالت دارد اما جامعه‌گرایان معتقدند این اشخاص خودمختار در انزوا و تنهایی به وجود نمی‌آیند بلکه در بین ارزش‌ها و فرهنگ جامعه شکل می‌گیرند او قبل از آنکه بداند کیست؟ و در چه موقعیتی است؟ متأثر از جامعه است جامعه‌گرایان برخلاف لیبرال‌ها معتقدند من در میان ما و در یک ارتباط متقابل و پویا شکل می‌گیرد و برخلاف لیبرالیسم‌ها بیشتر به یک آرمان از جامعه انسانی می‌اندیشند تا صرف مشارکت مصلحت‌اندیشانه افراد انتقاد از تأکید یکجانبه بر حقوق فردی و مقدم دانستن آن بر خیر همگانی در تفکر معاصر لیبرال دومین کلید برای تعریف جامعه‌گرایان است های مستقل و بیگانه از هم را «خود» جامعه‌گرایان ایده که سنگ بنای اصل تقدم حق بر خیر است، ناصواب و مغایر با واقعیت جوامع و سرشت نوعی انسان‌ها می‌دانند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵).

ادعای جهانشمول بودن لیبرالیسم: کسانی چون والرز و تیلور با تأکید بر نقش زمینه‌ی فرهنگی در شکل‌گیری این ارزش‌ها و فهم پذیر شدن آنها و با اذعان به خاص بودن فرهنگ در جوامع مختلف، ادعای جهانشمولی نظریه‌های لیبرال و امکان کاربرد آنها برای همه فرهنگها و جوامع را زیر سؤال برده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵: ۲۱). بخش عمده تفکر اجتماع‌گرایانه معطوف به نقد مفهوم فرد و خود لیبرال است. دعوی اجتماع‌گرایانه در زمینه آن است که نظریه سیاسی لیبرال، مردم را از اهدافشان به گونه‌ای جدا می‌کند که نمی‌تواند شیوه‌ای که مردم در واقع و در عمل با اهدافشان مرتبط هستند را درک کند. برای اجتماع‌گرایان تصور لیبرال از فرد، به‌عنوان شخص جدا شده از تلقی‌هایش درباره‌ی خیر، موجب شده است از میزان و حدودی که خود افراد به واسطه این تلقی‌هایشان تقویم می‌یابند، غفلت شده است. علاوه بر این آن‌ها معتقدند لیبرالیسم ارتباط میان فرد و جامعه را به درستی درک نمی‌کند به ویژه آن که لیبرالیسم این واقعیت را نادیده می‌گیرد که این اجتماعات هستند که کیستی و ارزش‌های افراد شکل می‌دهند (شجاعیان، ۱۳۹۳: ۶۱۳)

ادعای دیگر که مورد نقد جامعه‌گرایان قرار گرفته ادعای بیطرفی است. بیطرفی دیدگاه لیبرال راجع به شیوه زندگی و اهداف آن است. لیبرال‌ها بارها اظهار می‌دارند که دولت‌ها موظفند افراد را در گزینش اینگونه امور آزاد بگذارند و حق ندارند روش خاصی را در این زمینه به عنوان روش برتر و صحیح به آنها تحمیل کنند جامعه‌گرایان می‌گویند: گاهی ارزش‌های حیاتی دیگری

که لیبرال‌ها مورد توجه قرار ندارند در خطر می‌افتد و مراعات آن در تراحم با ارزش‌هایی مثل آزادی و تساهل واقع می‌شود ثانیاً، مگر بیطرفی دولت در مورد ارزشها و عدم دخالت آن در داوری‌ها اخلاقی ممکن است؟ نهادهای اجتماعی همچون دولت، قانون و آموزش به هر شکلی و براساس هر دیدگاهی که تحقق پیدا کند، به نحو اجتناب‌ناپذیری ناگزیر از اخذ یک رشته ترجیحات ارزش است و الا چگونه می‌توان مرز میان حقوق و انتظارات مشروع را از ادعاهای ناپجا تمیز داد؟ از این دو لیبرالیسم می‌تواند مدعی بی‌طرفی مطلق در مورد ارزش‌ها باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵: ۲۲).

تطبیق لیبرالیسم براساس کتاب «اشکال اصلی حکومت» برنارد کریک

از میان انواع کلی حکومت‌های توتالیتر، جمهوری و اتوکرات، لیبرال ناب ترین نوع ایدئولوژی جمهوری است که در جدول تفاوت آن را با دیگر ایدئولوژی‌ها نشان می‌دهد.

جدول (۱) تطبیق لیبرالیسم براساس کتاب «اشکال اصلی حکومت»
برنارد کریک (۱۳۷۸): اتوکرات، جمهوری، توتالیتر

نوع حکومت		
لیبرال	جمهوری	ردیف
مشارکت فعال و آزادی شهروندان	مشارکت داوطلبانه و خودی	نقش اتباع
مادیرا وبه شدت سکولار	طرفداری براساس سودمندی و غیردینی طلب و ارائه میشود	آموزش رسمی
یک طبقه بورژوازی بزرگ	شاخص وجود یک طبقه متوسط یا بورژوازی بزرگ	ساختار اجتماعی
پارلمان و مجلس شورا یا کنگره بر اثر زورآمایی طبقه بورژوازی، دولت مطلقه به وجود آمده پارلمان باید نماینده عقل باشد و طبقه آن هم نظارت بر قوه مجریه است	پارلمان، مجلس شورا یا کنگره	نهاد شاخص حکومت
محترم و خصوصی وازاد	در ابتدا کاپیتالیستی، در نهایت اقتصاد مختلط	اقتصاد
مالکیت خصوصی و فردی	نشانه مشهود لیاقت است	مالکیت
قانون مدون و نوشته شده	عرف و تقنین	بینش نسبت به قانون
دیدگاه پزیتویستی نسبت به دانش دارند و تقدسی میدانند	منقسم است	بینش نسبت به دانش
سیاست امری قراردادی است سیاست گریزی حسن است نه عیب، انضباط سیاسی را میپذیرد ولی آن را تنها سهولتی برای زندگی می‌شمارد	سیاست همیشه تحمل و بعضاً نیز ترویج میشود و مخالفت میتواند علنی و بعضاً نهادینه باشد، سیاست مصالحه است	بینش نسبت به انتشاراطلاعات
سیاست امری قراردادی استسیاست گریزی حسن است نه عیب، انضباط سیاسی را میپذیرد ولی آن را تنها سهولتی برای زندگی می‌شمارد	سیاست همیشه تحمل و بعضاً نیز ترویج میشود و مخالفت میتواند علنی و بعضاً نهادینه باشد سیاست مصالحه است	بینش به نسبت سیاست

نتیجه گیری

بر طبق نوشته های مذکور لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی محسوب می شود و ما بر طبق چارچوب نظری اسپریگنز به مشاهده بی نظمی ها و نابه سامانی، بحران، جامعه آرمانی و ارائه راهکار پرداختیم اما لیبرال ها همچنین دیگر آموزه ها از نقد به دور نیست و در نهایت لیبرالیسم را برترین نوع ایدئولوژی از میان حکومت های جمهوری به حساب رفته است که ما برطبق اشکال یازدهگانه برنارد کریک به این نتایج رسیدیم که لیبرالیسم با مشارکت فعال آزادانه شهروندان دارای یک نظام آموزشی رسمی سکولار است که بر پایه نظام اقتصادی آزاد و خصوصی است و بر طبق قانون نوشته شده نگاهی پزتیوستی به دانش دارند و آن را مقدس می دانند اما در حالی که در دیگر ایدئولوژی های نظام جمهوری از جمله سوسیالیست ها دولت نقش فعالی دارد و مشارکت اتباع منوط به جامعه مدنی قوی است، جامعه گرایی بر فردیت تقدم دارد در همین راستا دارای اقتصاد دستوری و متمرکز شده هستند و نگاهی ایدئولوژی به دانش دارند. لیبرالیسم در این سالهای پایانی قرن، به مثابه ی یک گرایش سیاسی سازمان یافته و متمایز، حتی در جوامع سرمایه داری غرب که زادگاه تاریخی آن است نیز در مخاطره قرار دارد وضعیت کنونی چشم انداز آینده لیبرالیسم در سطح جهانی از این هم مأیوس کننده تر است رژیم های قدرت گرا اعم از چپ یا راست الگوی غالب را تشکیل می دهند و در غرب نیز همانند دوره های پیشین بحران سرمایه داری، گرایش های قدرت گرا تحکیم می شود، و دوره تعادل سیاسی لیبرال به پایان می رسد و تجدید حیات اقتصادی لیبرالی، آشکارا با گسترش سیاست لیبرالی همراه نبوده، اقتصاد آزاد در تناقضی آشکار، با حکومت خشن پیوند خورده است لذا لیبرال و نهادها لیبرالی به گونه های کاملاً آشکار در کشورهای غیر غربی و حتی خود غرب، نیز در حال عقب نشینی به نظر می رسد با این حال لیبرالیسم از روبه افول نرفته است بلکه بدون شک لیبرالیسم با مرگ فاصله زیادی دارد و هنوز جریان دارد، اما از شبهه های زیادی برخوردار است. بنابراین یک مقوله ی سیاسی زنده است و نمی توانیم از فواید لیبرالیسم بی تأثیر ماند. از این رو درک کامل آن تا حد امکان برای ما اهمیت دارد.

منابع و مراجع

- [۱] آربلاستر، آنتونی، (۱۳۶۷)، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- [۲] بال، ترنس، -گر، ریچارد، (۱۳۸۳)، ایدئولوژیهای سیاسی معاصر، ترجمه احمد صبوری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- [۳] بخشایشی اردستانی، احمد، (۱۳۸۴)، سیر تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، تهران: انتشارات آوای نور.
- [۴] برچیل، اسکات و همکاران، (۱۳۹۳)، نظریه‌های روابط بین الملل، مترجمین: حمیرا مشیرزاده، روح الله طالبی آرنانی، تهران: نشر میزان.
- [۵] بشیریه، حسین، (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و عملی)، تهران: نگاه معاصر.
- [۶] بشیریه، حسین، (۱۳۹۲)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه‌کاری)، تهران: نشر نی.
- [۷] بوردو، ژرژ، (۱۳۷۸)، لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر نی.
- [۸] توحید فام و همکاران، (۱۳۹۸) نئولیبرالیسم به مثابه دولت جدید پساوستفالیایی در نظام بین الملل، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال دوازدهم، شماره ۶۴، صص ۱۵۱.
- [۹] توحیدفام، محمد، (۱۳۸۲)، چرخشهای لیبرالیسم، تهران: انتشارات روزنه.
- [۱۰] جمعی از مترجمان، (۱۳۸۵)، جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم (گزیده اندیشه‌ها، مندل، مک‌اینتایر)، قم: پژوهشگاه روز.
- [۱۱] شاپیرو، جان سالوین، (۱۳۸۰)، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، مترجمان محمد سعید حنایی، کاشانی، تهران: نشر.
- [۱۲] شجاعیان، محمد، (۱۳۹۳)، نقد اجتماع گرایانه لیبرالیسم، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۴، شماره سه، صص ۶۲۲-۶۰۲.
- [۱۳] عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۶)، نیادهای علم سیاست‌ها، تهران: نشر نی.
- [۱۴] قادری، حاتم، (۱۳۹۳)، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: سمت.
- [۱۵] کریک، برنارد، (۱۳۷۸)، الگوی اصلی اشکال حکومت (یک نماد یک الگو)، ترجمه فرهاد مشتاق صفت، تهران: کتاب.
- [۱۶] کونل، راینهارد، (۱۳۵۴)، لیبرالیسم، ترجمه منوچهری فکری ارشاد، تهران: انتشارات توس.
- [۱۷] گری، جان، (۱۳۸۱)، لیبرالیسم، ترجمه محمد ساووجی، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- [۱۸] گل محمدی، احمد، (۱۳۹۲)، چیستی، تحول، چشم انداز دولت، تهران: نشر نی.
- [۱۹] لاسکی، هارلودجی، (۱۳۵۳)، مسیر آزادی در اروپا، ترجمه مقدم مراغهای، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- [۲۰] مقیمی، سعید، (۱۳۹۳)، نظام اندیشه ای جان رالز: سرچشمه ها و یافته ها، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره بیست و نهم، صص ۷۴-۵۵.
- [۲۱] نوری، مختار، (۱۳۹۰)، راهکار جماعت گرایانه السدیر مک اینتایر در برابر بحران اخلاقی عصر مدرن: راهکاری ارسطویی برای برون رفت از بحران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مجله سیاسی اقتصادی، شماره ۳۱۱-۳۱۰.
- [۲۲] هیوود، اندرو، (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی معاصر، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی تهران و بین المللی.
- [۲۳] هیوود، اندرو، (۱۳۹۳)، سیاست، عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.